

اقتصاد سیاسی کنترل خودبه‌خودی جمعیت: رهیافتی نو

چکیده: از اواسط دهه ۱۳۴۰ رشد سریع جمعیت به عنوان مشکلی ملی در ایران ظاهر شده است. دیدگاه کلاسیک‌ها، که قائل به رابطه‌ای خطی بین رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی است، راه حلی برای این مشکل ارائه نمی‌کند، زیرا عوامل اقتصادی اجتماعی نمی‌توانند در کوتاه مدت انگیزه‌هایی برای خانواده کوچک‌تر فراهم آورند. لذا، تعدیل رفتار باروری باید به روش دیگری غیر از توسعه فراهم آید.

دولت می‌تواند از طریق فرایند تواناسازی با تعدیل علل و انگیزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقاضا برای خانواده بزرگ‌تر رشد جمعیت را کنترل کند. تواناسازی فردی فرایندی است که عوامل انسانی مورد نیاز توسعه را، که بیشتر کشورهای در حال توسعه فاقد آن هستند، بوجود آورد. فرایند تواناسازی، اشخاصی از نظر اجتماعی فعال، از بعد اقتصادی مولد و از جهت سیاسی مشارکت‌کننده به بار می‌آورد و با ایجاد جایگزینهای مناسب به جای خانواده بزرگ‌تر به کنترل خودبه‌خودی جمعیت می‌انجامد.

آن سیاستگذاریهایی دولت که به توانایی فردی کمک کنند تقاضا برای خانواده بزرگ‌تر را به سبب ارائه جانشینهایی به جای خرسندی ناشی از داشتن فرزند بیشتر کاهش می‌دهد. رشد موقعیت زنان و ارتقاء آموزش عمومی اغلب موجب افزایش توانایی فردی شده و لذا، مانع از رشد جمعیت می‌شوند.

جمعیت ایران که طی دو دهه گذشته دو برابر شده است، به رغم کاهش نرخ مولید در چند سال اخیر، همچنان رشدی بیش از حد متوسط رشد جمعیت دنیا دارد.^(۱) در

واقع، «امروز ما در کشوری زندگی می‌کنیم که فشار جمعیت بر خاک قابل کشت آبی آن حتی از کشورهای پر جمعیتی مانند هند بیشتر است.»^(۲) اگر چه برنامه تنظیم خانواده برنامه توسعه پنج ساله اول موفقیت آمیز بوده است، لیکن چون جمعیت همچنان سریع‌تر از امکانات اقتصادی کشور رشد می‌کند، تغییرات اقتصادی قادر نخواهد بود فرایند تغییرات دموگرافیک (demographic) را در کوتاه مدت به مرحله ثبات برساند؛ به عبارت دیگر، فرایند تغییرات اقتصادی کشور در کوتاه مدت شرایطی را فراهم نمی‌آورد که تصمیم به داشتن فرزند کمتر به نظر اکثریت مردم، خصوصاً در مناطق روستایی، انتخابی عقلایی به حساب آید و کنترل خودبه‌خودی جمعیت احراز شود. بنابراین، لازم است عوامل دیگری دستیابی به کنترل رشد بالای جمعیت در کوتاه مدت را تسهیل کند.

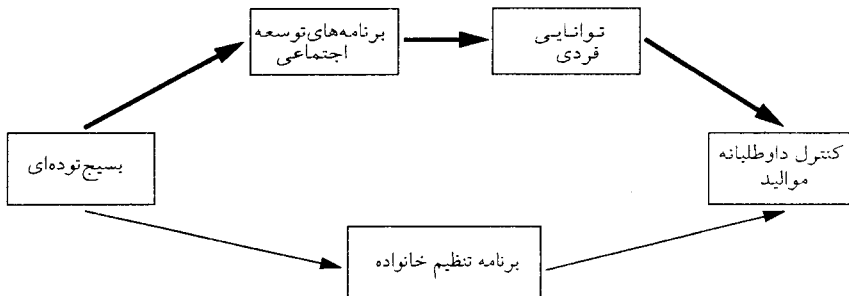
تاریخچه تغییرات اجتماعی قرن بیستم ایران نشان می‌دهد که دولت تقریباً منشأ تمام تغییرات اقتصادی - اجتماعی در سطح ملی بوده است. اصلاحات اقتصادی قبل از انقلاب اسلامی و برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب، خصوصاً برنامه تنظیم خانواده، همگی مؤید اهمیت نقش دولت در ایجاد تغییر در ابعاد ملی اند. دولتها معمولاً کنترل جمعیت را به نحو غیر مستقیم از طریق برنامه‌های توسعه اجتماعی یا مستقیماً از طریق برنامه‌های تنظیم خانواده (Family Planning Programs) دنبال می‌کنند. کنترل جمعیت از طریق برنامه‌های توسعه اجتماعی تمایل به زندگی با کیفیت بالاتر را افزایش و تقاضا برای فرزندان بیشتر را کاهش می‌دهد و، بدین ترتیب، به کنترل خودبه‌خودی موالید می‌انجامد؛ اما چون دستیابی به سطحی از توسعه اجتماعی که کنترل خود به خودی را نتیجه دهد زمان‌بر است و نیز چون جمعیت ایران جوان و دارای پتانسیل رشد سریع است، استراتژی کنترل جمعیت از طریق برنامه‌های توسعه اجتماعی راه حل مناسبی به نظر نمی‌رسد همچنین تحقیقات سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که برنامه‌های تنظیم خانواده نرخ رشد جمعیت را فقط تا سه فرزند برای هر خانواده کاهش می‌دهد و به نرخ کمتر از آن، که جهت دستیابی به ثبات جمعیتی در سطح جانشینی^(۳) لازم است، نمی‌انجامد.^(۴) در حالی که در ایران برای هر خانواده دو فرزند توصیه می‌شود؛ به عبارت دیگر؛ هیچکدام از روشهای توسعه اجتماعی یا تنظیم خانواده به تنهایی نمی‌توانند راه حلی برای مشکل جمعیت ایران ارائه دهند.

با التفات به واقعیات فوق و با توجه به اینکه اجرای برنامه پنج ساله اول شرایط بحرانی دوران جنگ را مرتفع و امکان اجرای برنامه‌های زیربنایی بیشتر را فراهم کرده است، این مقاله با طرح رهیافت توانایی فردی (individual empowerment) دیدگاهی نو برای دستیابی به ثبات جمعیتی در سطح جانشینی در بعد ملی ارائه می‌دهد. تمایل به داشتن خانواده بزرگتر دلایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد. دولت می‌تواند به کنترل خود به خودی جمعیت دست یابد اگر از طریق فرایند توانایی فردی علل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقاضا برای فرزندان بیشتر را تعدیل کند. اگر بپذیریم افراد توانا کسانی هستند که از نظر اقتصادی مولد، از جهت اجتماعی فعال و از بعد سیاسی مشارکت‌کنندگانی مسئول‌اند؛ اعمال اراده فردی افراد توانا در تحصیل زندگی با کیفیت بهتر با کنترل داوطلبانه جمعیت همراه می‌شود، زیرا امکانات و فرصتهایی که به توانایی فردی کمک می‌کنند جایگزینهای ارضاکننده دیگری را جهت جانشینی خرسندی حاصل از آبستنی و پروردن کودک ارائه می‌کنند. افراد توانا نه تنها به فرزندان بیشتر به عنوان تأمین‌کنندگان امنیت اقتصادی و اجتماعی نیازی ندارند، بلکه در می‌یابند که فراهم آوردن یک زندگی مرفه برای خود و فرزندانشان با تعداد موالید رابطه‌ای معکوس دارد.^(۵)

دولت با اجرای آن دسته از برنامه‌های توسعه اجتماعی که به توانایی فردی کمک می‌کنند تمایل به زندگی با کیفیت بهتر را در توده مردم افزایش و، بنابراین، تقاضا برای فرزندان بیشتر را کاهش می‌دهد. به همین دلیل، آن دسته از سیاستگذارهای عمومی که به توانایی فردی منتج می‌شوند زمینه حذف عواملی را فراهم می‌سازند که تمایل به فرزندان بیشتر را توجیه می‌کنند.

سیاستهای ریشه‌ای (grassroots politics) شیوه‌ای مجاب‌کننده جهت حصول کنترل داوطلبانه جمعیت با توجه به ضوابط توانایی فردی ارائه می‌کنند. سیاستهای ریشه‌ای بین منافع مردم و دولت پل می‌زنند و انرژی متراکم توده را برای حمایت از اقتدار دولت جهت اجرای سیاستگذارهای جمعیتی آزاد می‌کنند.^(۶) برداشتی چنین از سیاستهای ریشه‌ای از این استدلال حمایت می‌کند که در کشورهای کم درآمد، تعدیل نرخ موالید حتی در شرایط عدم تحقق همه پیش‌نیازهای اقتصادی - اجتماعی‌ای که در

کشورهای صنعتی همزمان یا قبل از کاهش باروری تجربه شده امکان‌پذیر است.^(۷) سیاستهای ریشه‌ای و فرایند توانایی فردی هر دو ماهیتی سیاسی دارند و طبیعی است که دولت مهمترین نقش را در اجرای آنها بر عهده گیرد؛ برای مثال، دولت می‌تواند از طریق بسیج نهادینه (institutional mobilization) هدف بسیج اجتماعی را دنبال کند، فرایندی که به گفته دویچ «مجموعه اصلی تعهدات اجتماعی، اقتصادی و روانی کهن جامعه را در هم می‌شکند تا مردم را برای پذیرش شیوه تازه‌ای از رفتار و اجتماعی شدن آماده کند.»^(۸) خوپذیر و اجتماعی کردن (socializing) مردم با شیوه زندگی مدرن و البته تعهدات ناشی از آن، فرایند جانشین کردن عوامل اقتصادی، اجتماعی و روانی نوبه جای کهنه را، که توجیه‌گر داشتن فرزندان بیشتر است، تسریع می‌کند. نقص دیدگاه دویچ آن است که از ماهیت تغییرات صحبتی به میان نمی‌آورد؛ ضوابط فرایند توانایی فردی این نقیصه را برطرف می‌کند. بسیج توده‌ای با فراهم آوردن شرایط مشارکت و خوپذیر و اجتماعی کردن مردم با فرهنگ مشارکت و، بنابراین، برانگیختن حس همکاری با دولت بر اساس منافع مشترک به منظور چیره شدن بر مشکل جمعیت نقش مشارکت معنادار و مسئولانه مردم را مورد تأیید قرار می‌دهد، زیرا در نهایت موفقیت برنامه‌های کنترل داوطلبانه موالید به مشارکت مردم بستگی دارد. بدیهی است تا زمانی که فرایند توانایی فردی به ثمر ننشسته است، حمایت دولت از برنامه تنظیم خانواده به عنوان برنامه‌ای مکمل به منظور آموزش و تأمین وسایل پیشگیری از بارداریهای ناخواسته، خصوصاً در مناطق روستایی، باید ادامه یابد. نمودار یک، مدل ساختار رابطه بین سیاستگذارهای دولت و کنترل جمعیت از طریق توانایی فردی با بکارگیری استراتژی بسیج توده‌ای را نشان می‌دهد.



نمودار ۱. رابطه بین سیاستگذارهای عمومی و کنترل داوطلبانه جمعیت از طریق توانایی فردی

واضح است که دیدگاه توانایی فردی، گرچه مؤید نقش سیاست در کنترل جمعیت است، با برنامه‌های قهری و اجباری کنترل جمعیت که همواره به دیوانسالاری کار آزموده و سیاستهای پلیسی کنترل وابسته می‌ماند تفاوت ماهوی دارد. این دیدگاه از قابلیت بسیج‌کنندگی دولت به عنوان عاملی مثبت و تعیین‌کننده در اشاعه حس مشارکت عامه در جهت متأثر ساختن عوامل اقتصادی - اجتماعی رشد جمعیت از طریق فرایند توانایی فردی بهره می‌گیرد تا با خیزشی همگانی معضلی ملی را چاره کند. از این دیدگاه، کیفیت سیاستهای عمومی به دو گونه محک می‌خورد: یکی از جهت آنکه به افزایش توانایی افراد کمک کرده باشد و دوم از بابت آنکه زمینه اعمال اراده فردی افراد توانا را فراهم کرده باشد.

سیاست و کنترل جمعیت

بیشتر نظریه‌های کلاسیک مربوط به رابطه تغییرات اقتصادی - اجتماعی و رشد جمعیت متأثر از نظریه انتقال دموگرافیک فرانک نوتستین (Frank Notestein's Demographic Transition Theory) است که برای اولین بار در سال ۱۹۴۵ رابطه بین تغییرات اقتصادی - اجتماعی و تغییرات رشد جمعیت را فرموله کرد. نظریه انتقال دموگرافیک بر پایه رابطه نرخ موالید و مرگ‌ومیر، سه مرحله را در تغییرات جمعیتی تشخیص می‌دهد: در مرحله نخست، که در جوامع عقب مانده اتفاق می‌افتد، نرخ بالای مرگ‌ومیر اثر نرخ بالای موالید را خنثی می‌کند؛ در مرحله دوم، که بسیاری از کشورهای در حال توسعه آن را تجربه می‌کنند، نرخ مرگ‌ومیر به علت بهبود امکانات بهداشتی کاهش می‌یابد، در حالی که عوامل اقتصادی و اجتماعی کماکان نرخ بالای موالید را توجیه می‌کنند و در نتیجه جمعیت افزایش می‌یابد و در مرحله نهایی، که در اغلب کشورهای پیشرفته مشاهده می‌شود، بیشتر مردم اثر منفی کثرت موالید بر کیفیت زندگی خانوادگی را در می‌یابند، نرخ موالید نیز کاهش می‌یابد و رشد جمعیت تثبیت می‌شود.^(۹)

نظریه‌های کلاسیک بر اساس تجارب کشورهای صنعتی طی دو قرن گذشته شکل گرفته‌اند و قابل تعمیم به کشورهای در حال توسعه نیستند، زیرا بر خلاف تجارب کشورهای صنعتی اروپای غربی و امریکای شمالی کشورهای در حال توسعه به یمن

تکنولوژی پزشکی و بهداشتی وارداتی طی مدت کوتاهی به نرخ نسبتاً پایین مرگ‌ومیر دست یافته‌اند؛ در حالی که شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تقاضا برای فرزند بیشتر همچنان به قوت خود باقی مانده است و، در نتیجه، به علت عقب ماندن کاهش آهسته نرخ موالید از کاهش سریع مرگ‌ومیر با مشکل افزایش سریع جمعیت روبه‌رو شده‌اند.^(۱۰) طبیعی است در چنین شرایطی دولتها باید مستقیماً شرایط اجتماعی و اقتصادی لازم جهت کاهش تقاضا برای را در کشورهای درحال توسعه فراهم آورند و منتظر فراهم آمدن پیش نیازهای لازم جهت تقاضای کمتر برای فرزند از طریق رشد اقتصادی نمانند، زیرا خانواده‌های فقیر به دلیل کمی در آمد کثرت موالید را به عنوان تمهیدی برای دسترسی به کارگر ارزان و تأمین اقتصادی معقول می‌دانند؛ اما خانواده بزرگتر به معنای رشد سریع جمعیت، بار وابستگی بالاتر (dependency burden)، پس انداز کمتر، سرمایه‌گذاری پایین‌تر، رشد اقتصادی آهسته‌تر و در نهایت فقر بیشتر است.^(۱۱) تودارو این روابط با اثرات منفی را دوری بد سگال (a vicious circle) می‌خواند.^(۱۲)

نقش تعیین‌کننده سیاست در دگرگونی فرایند تغییرات جمعیتی ادعای تازه‌ای نیست. نقش سیاست در کنترل جمعیت اولین بار توسط استادان علوم سیاسی دانشگاه کارولینای شمالی در امریکا در میزگردی که به همین مناسبت در سال ۱۹۷۱ تشکیل شده بود مورد بررسی قرار گرفت.^(۱۳) گرچه نقش سیاست در دگرگونی فرایند تغییر جمعیت در این میزگرد تصدیق شد و یکسال بعد نیز کاربرد علوم سیاسی در بررسی‌های جمعیتی بوسیله همین گروه بار دیگر تأیید شد، لیکن در هر دو مورد رابطه بین ساختار سیاسی، سیاست‌گذاربهای عمومی و رفتار باروری (fertility behavior) مورد توجه قرار نگرفت.^(۱۴)

دو بررسی جدیدتری که نیس واندو در سال ۱۹۸۴ و ارگانسکی و دوستانش در همان سال منتشر کردند مستقیماً به نقش سیاست در تغییرات جمعیتی پرداخته‌اند. پرسش اصلی مورد توجه آنها چگونگی رابطه بین ظرفیت سیاسی (political capacity)، هزینه‌های سیاسی نرخ زادوولد (vital rates)، و توسعه اقتصادی است.^(۱۵) آنها نتیجه می‌گیرند که افزایش ظرفیت سیاسی و در نتیجه افزایش کیفیت اداره امور اثری تعیین

کننده بر نرخ زادوولد دارند.^(۱۶) گر چه بدون شک تحقیقات نیس و اندو، همچنين ارگانسگی و گروه او، به دیدگاه نو در مورد نقش سیاست در دگرگونیهای جمعیتی مشروعت علمی بخشید، اما این تحقیقات، دست کم در تشریح چگونگی تحول رابطه متقابل سیاست و تغییرات جمعیتی، موفق نبودند.

در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹ مقالات رویه نتیجه کار متقدمین این دیدگاه را تکامل بخشید. او با آزمون ایالات مختلف هند به تعیین کنندگی نقش سیاست در کنترل جمعیت در عین فقر اقتصادی پی برد و به صراحت اعلام کرد که بر خلاف نظریات کلاسیکها، سیاست، و نه اقتصاد، را باید عامل تعیین کننده چگونگی رشد و کنترل جمعیت در کشورهای فقیر و پرجمعیت دانست.^(۱۷) بنا بر یافته‌های او نظام سیاسی در شرایط عقب ماندگی اقتصادی عاملی تعیین کننده در توسعه و رفاه عمومی است و به همین دلیل وجود دولت مقتدر با توانایی بسیج توده‌ای اثری قطعی در تغییر وضع مردم طبقه پایین و چگونگی رفتار باروری افراد دارد.^(۱۸) اتوود و همکاران‌اش نیز مواضع فکری رویه را تأیید کرده‌اند. آنها بر دخالت دولتها در فرایند توسعه جهان سوم تأکید می‌ورزند و توسعه در جهان سوم را بیشتر پدیده‌ای سیاسی تلقی می‌کنند تا پدیده‌ای اجتماعی و اقتصادی.^(۱۹) متأسفانه چگونگی دخالت دولت و همکاری مردم در این تحقیقات تشریح نشده است؛ این حلقه گمشده را تحقیقات سازمان ملل فراهم می‌آورد که به توانایی فردی و نقش دولت در حصول آن توانایی به عنوان تنها راه ممکن کنترل خود به خودی جمعیت توجه می‌کند.^(۲۰)

توانایی فردی

کومینگ در ارایه تعریفی از توانایی سه جزء شایستگی، آگاهی و امیدواری را مورد توجه قرار می‌دهد و اظهار می‌کند که مردم توانا، به ضعفها و قوت‌های خود کاملاً آگاهند، اهداف خود را به وضوح می‌دانند و در مورد شایستگی خویش در تحصیل اهداف خوش بینانه عمل می‌کنند^(۲۱)، بنابراین، «احساس قوت درباره قابلیت انجام کارها و کنترل و انتخاب در مورد حوادث زندگی خویش دارند.»^(۲۲) فرگوسن می‌گوید که توانایی جنبه تعاون در روابط متقابل بین انسانها را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌کوشد با

بکارگیری تصورات ما در بسط ظرفیتها و افزایش قابلیتها، ما را متعهد به مشارکت سازد و در تعمیق زندگی جمعی خویش به عنوان بازیگران جمعی کوشا کند.^(۲۳)

وی در توضیح توانایی، بین قدرت و توانایی تفاوت قائل می‌شود و می‌گوید در حالی که «قدرت شایستگی‌ای است که دیگران را وادار می‌سازد کاری را که داوطلبانه انجام نمی‌دادند، انجام دهند، توانایی شایستگی‌ای است که مردم را قادر می‌سازد کاری را که نمی‌توانستند انجام دهند، به انجام رسانند.»^(۲۴) فرگوسن قدرت را قابل تبدیل به توانایی می‌داند مشروط بر اینکه دولت بتواند شرایطی برای رشد ظرفیت رابطه متقابل (relational capacity) فراهم آورد و ارتباط کنش متقابل اعتماد به نفس (interactive competence) بین شهروندان را تسهیل کند.^(۲۵) دولت در صورتی می‌تواند این مهم را انجام دهد که زیرساخت‌های لازم برای روابط جمعی و تشکیلات مورد نیاز جهت مشارکت برای ایجاد و حفظ توانایی را بوجود آورد.

شایان ذکر است که واژه توانایی به واژه بسیج اجتماعی، که دویچ بکار برده، نزدیک است، لیکن همان طور که پیش‌تر ذکر شد، دویچ به ماهیت تغییرات توجه ندارد و تجارب کشورهای در حال توسعه نیز نشان می‌دهد که در معرض ملزومات زندگی مدرن، چون وسایل ارتباط جمعی، اقتصاد پولی (money economy) و شهرنشینی که وی آنها را به عنوان مظاهر بسیج اجتماعی ذکر می‌کند، قرار گرفتن لزوماً نمی‌تواند سیاست مشارکت عامه (mass participatory politics) را، که پیش شرط لازم حصول توانمندی خوانده می‌شود، فراهم آورد. در واقع، اکثریت قاطعی از کشورهای در حال توسعه با اینکه به موفقیت‌های اقتصادی و اجتماعی دست یافته‌اند، دولت با مشارکت عامه را تجربه نکرده‌اند.

توانایی؛ دیدگاهی نو در کنترل جمعیت

اندیشه‌مندان فرضیه‌های متفاوتی را از دیدگاه‌های مختلف درباره پیشرفت در کشورهای در حال توسعه مطرح می‌کنند. رشد اقتصادی، پیشرفتهای اجتماعی، توسعه سیاسی و بطور کلی پیشرفتهای وابسته به اجتماع کلان به عنوان اجزای مهم ساخت

مدلهای توسعه ملی شناخته شده‌اند. اگر چه نقاط قوت و ضعف هر دیدگاه بوسیله مخالفان و موافقان آن مورد بحث قرار گرفته است، اما یک زمینه مشترک در بین همه آنها وجود دارد؛ تمام آنها ادعا می‌کنند که فقط روش آنها معبری در تعمیم توسعه به تمام بخشهای جامعه فراهم می‌سازد و علت آن را هم معمولاً عمل مکانیسم ماشه‌ای (triggering mechanism) ذکر می‌کنند که پیشرفت در یک یا چند بعد اجتماع را به تمام ابعاد زندگی اکثریت مردم تسری می‌دهد. از این دیدگاهها تندرستی و رفاه افراد نتیجه جانبی تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

دیدگاه توانایی، تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را از چشم‌انداز دیگری مورد توجه قرار می‌دهد و رفاه انسان را اساس و مبنای اعتبار و صحت و، لذا، تأیید مدلهای توسعه ملی قرار می‌دهد. همانطور که دنیس می‌گوید بسیاری از پژوهشگران شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی این واقعیت را تأیید می‌کنند که سرمایه انسانی معیار اصلی و عامل وجه تمایز بین کشورهای در حال توسعه و پیشرفته است.^(۲۶) به همین دلیل در فرایند توانایی فردی، افزایش صلاحیت و ظرفیت افراد هدف مستقیم برنامه‌های توسعه اجتماعی و همچنین معیار اندازه‌گیری نتایج این فرایند تلقی می‌شود و البته پیشرفتهای اجتماعی نتیجه جانبی ولی حتمی فرایند توانایی خواهند بود. این، در حقیقت، تفاوت بنیادی بین توانایی فردی و دیدگاههای دیگر توسعه را نشان می‌دهد.

رشد سریع جمعیت یکی از عواملی است که مستقیماً و به صورتی منفی بر کیفیت زندگی در کشورهای در حال توسعه تأثیر می‌گذارد. فرایند توانایی که نتیجه‌اش افرادی مولد، فعال و مشارکت‌کننده در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است به کنترل جمعیت می‌انجامد.^(۲۷) البته دولت در تحصیل اهداف توانایی نقشی اصلی بازی می‌کند، زیرا دولت بر روابط وابستگی متقابل (interdependent relationships) بین نیروهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سلطه دارد و به علت دارا بودن تشکیلات و سازمانهای اداری منظم و با توجه به مشروعیت منحصره فرد در استفاده از قدرت در کنترل و استفاده از منابع ملی و امکانات کشور می‌تواند با نفوذ (penetrate) در بخشهایی از اجتماع که تصور می‌شود تأثیرگذار بر توانایی فردی هستند و کنترل داوطلبانه موالید را حاصل می‌دهند، مؤثر باشد.

استراتژی بسیج توده‌ای می‌تواند به عنوان تمهیدی مؤثر در انتقال اجتماعی (social transformation) در سطح سیاستهای ریشه‌ای محلی عمل کند و در جهت دستیابی به توانایی فردی و کنترل مولید مؤثر افتد. بسیج توده‌ای می‌تواند موانع بسیج اجتماعی را، که برنت عامل اصلی مؤثر بر محرکه زادوولد می‌دانست، برطرف کند^(۲۸) و همچنانکه وایت نیز معتقد است بسیج توده‌ای می‌تواند برای نخبگان توسعه خواه در بعد سیاستهای کنترل جمعیت محملی مفید باشد.^(۲۹) بکبرک و باتونیک بسیج مردمی را روشی می‌دانند که دولت می‌تواند بر رخوت (inertia) دیوانسالاری و مقاومتهای ریشه‌ای عامی (grassroots resistance) در مقابل نوگرایی فائق آید و نه تنها قدرت نفوذ دولت در جامعه را افزایش دهد، بلکه برای تواناسازی افراد فرصتی فراهم آورد.^(۳۰) وقتی که دولت شرايطی را برقرار کند که انتظار مشارکت در جهت ازدیاد یا حفظ منافع بیش از حالت تابعی، انفعالی یا بی‌تفاوتی باشد، البته مشارکت افزایش می‌یابد؛ به قول بکبرک و باتونیک در این حالت دولت هدف غائی اش را بوسیله تحول سیاسی جامعه به جامعه‌ای مشارکت کننده به دست آورده است.^(۳۱)

مشارکت توده‌ای صورت نخواهد گرفت مگر آنکه تصور (perception) مردم فقیر نسبت به خودشان و نقش‌شان در جامعه تغییر کند. چون موقعیت اجتماعی، قابلیت اقتصادی یا بطور کلی کیفیت زندگی توده مردم تصور ایشان از شایستگی خویش در شکل دادن به سرنوشت‌شان را شکل می‌دهد و نیز چون دولت و تشکیلات و ارگانهایش نقش تعیین کننده‌ای در بهبود کیفیت زندگی اجتماعی - اقتصادی افراد از طریق برنامه‌های توسعه ملی بازی می‌کنند، بنابراین، می‌توان گفت با توجه به آنکه فرایند توانایی خاصیت پیشگیری از بارداری دارد و خانواده کوچکتر را به نحوی داوطلبانه حاصل می‌آورد، انتظار می‌رود آنگونه تغییرات اقتصادی - اجتماعی که به توانایی فردی کمک می‌کنند به کنترل خودبه‌خودی جمعیت نیز یاری رسانند.

بسیج توده‌ای همچنانکه اسملسر می‌گوید نیازی به تغییرات ساختاری یا تغییر نظام حقوقی در چارچوب سیاسی ندارد و کنترل دولت را به خطر نمی‌اندازد.^(۳۲) به علاوه بسیج توده‌ای به علت تشویق مشارکت سیاسی بسیجی به زنجیره‌ای از مکانیسم خود مددکننده (self - reinforcing) در نظام سیاسی منجر می‌شود که نتیجه آن شکل‌گیری

فرهنگ و شبکه ارتباطی لازم و تعیین کننده در فرایند توانایی است. این فرهنگ و شبکه ارتباطی حفظ منافع مردم را در طولانی مدت تضمین می‌کنند.^(۳۳) سیاست ریشه‌ای محلی با تغییر در آگاهی و هشیاری مردم فعالیتهای باگرایش محله‌ای را اشاعه می‌دهد و تعهد به مشارکت را تقویت می‌کند. بدین طریق مشارکت عمومی به مثابه مکانیسم ماشه‌ای فرایند تغییر در فرهنگ سیاسی را به راه می‌اندازد و به تدریج تمایل به مشارکت را جانشین حالت انفعالی اکثریت می‌کند.

مروری بر تجارب کشورهای مختلف در مورد برنامه تنظیم خانواده نشان می‌دهد که سریلانکا و ایالت کرالای هند، که از بسیج توده‌ای جهت اجرای سیاستهای جمعیتی دولت استفاده کرده‌اند، در رسیدن به نرخ پایین‌تر رشد جمعیت در عین فقدان پیش نیازهای اقتصادی هماهنگ با رشد پایین جمعیت موفق‌تر از دیگر کشورها بوده‌اند.^(۳۴) در ایران نیز بسیج توده‌ای در دوران انقلاب و جنگ ۸ ساله موفقیت آمیز بوده است. همچنین در تفهیم مشکل رشد سریع جمعیت به توده مردم به عنوان معضلی ملی از سیاستهای بسیجی استفاده شده است. در حقیقت، موفقیت ایران در پایین آوردن نرخ رشد جمعیت از ۳/۴ درصد به کمتر از ۲/۵ درصد طی کمتر از ۵ سال کم‌نظیر و مؤید این ادعاست که اگر دولت از قدرت بسیج خود در اجرای سیاستهای توسعه ملی با توجه به ضابطه توانایی فردی استفاده کند، کنترل جمعیت داوطلبانه به عنوان پیامدی ثانوی در آینده‌ای نه چندان دور حاصل خواهد شد.

بهبود موقعیت زن و افزایش کیفیت آموزش و پرورش عمومی مهمترین برنامه‌های توسعه اجتماعی‌ای هستند که بر توانایی فردی اثری مستقیم دارند و در بیشتر جوامع عمومیت داشته، جنبه استثنا ندارند. کنفرانس جهانی جمعیت در سال ۱۹۷۴ برنامه اجرایی جهانی جمعیت را جهت ممانعت از تسلسل مشکلات ناشی از رشد سریع جمعیت طرح ریزی کرد. این برنامه در سال ۱۹۸۴ در شهر مکزیکو مورد تجدید نظر قرار گرفت و برای سومین بار در سال ۱۹۸۹ در سازمان ملل متحد ارزیابی شد. بهتر شدن موقعیت زن و مبارزه با بیسوادی عامه مردم از مهمترین توصیه‌های این کنفرانسها به عنوان اهداف اولیه توسعه بوده‌اند. سومین گزارش سالیانه بانک جهانی توصیه‌های کنفرانسهای جهانی جمعیت را مورد تأکید قرار می‌دهد.^(۳۵)

موقعیت زن

درباره موقعیت زن وایت می‌گوید: «سلطه مرد بر زن ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشته، گستردگی آن ریشه در تجارب اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع دارد.»^(۳۶) نظریه غالب آن است که موقعیت زن با گذشت زمان رو به زوال می‌رود، زیرا برنامه‌های توسعه موقعیت زن را نسبت به مرد بهبود نمی‌بخشند، بنابراین، فرایند توسعه نمی‌تواند به برابری زن و مرد منجر شود. در واقع، بسیاری از تحقیقات نشان می‌دهد که فواید توسعه نه تنها بر همه تقسیم نمی‌شود (trickle down)، بلکه اثری معکوس بر موقعیت زنان به جا می‌گذارد.^(۳۷) تینکر و برامسن اظهار می‌کنند که سمینار نقش زن در توسعه در سال ۱۹۷۶، به این نتیجه رسید که کوشش برای توسعه، موقعیت مردان را به ضرر زنان به انحای مختلف ترقی می‌دهد.^(۳۸)

یکی از علل چنین رابطه معکوسی آن است که برنامه‌های نوگرائی، خصوصاً فرایند صنعتی کردن، به ضرر اشتغال زن در کشورهای در حال توسعه عمل می‌کند و فرصتهای اشتغال سنتی در بخش کشاورزی را که پیش‌تر بوسیله زنان مورد بهره برداری قرار می‌گرفت، کاهش می‌دهد، زیرا با پیشرفت برنامه‌های توسعه مشاغل سنتی جای خود را به مشاغل مدرن، که نیاز به تکنیک بیشتر دارند، می‌دهند و باور غالب آن است که مردان در انجام مشاغل مدرن توان‌تر و ماهرتراند؛ به عنوان نمونه، زنانی که در مزارع کار می‌کنند قربانیان اصلی تحول اقتصاد کشاورزی کاربر به اقتصاد صنعتی سرمایه‌بر هستند.^(۳۹) تحقیقات هستون، که اثر صنعتی شدن بر موقعیت زن را در ۶ کشور مورد مطالعه قرار می‌دهد، به این نتیجه می‌رسد که «شکل غربی توسعه، که بر رشد شهرنشینی و اشتغال مردان اهتمام دارد، فاصله بین زن و مرد را در تمام ابعاد زندگی افزایش داده است.»^(۴۰) تینکر و برامسن و همچنین دیکسن معتقدند که زنان در برنامه‌های توسعه تقریباً کاملاً نادیده انگاشته می‌شوند و بنابراین، بی‌اطلاع از برنامه‌های توسعه باقی می‌مانند.^(۴۱) اسمک معتقد است که نتیجه نادیده انگاشتن و بی‌اطلاعی آن است که زنان موقعیت درجه دوم در مقایسه با مردان داشتن را طبیعی و لاجرم غیرقابل امتناع تلقی می‌کنند.^(۴۲) در همین زمینه کین، خانم و نهار نظریات تینکر و برامسن و اسمک را در بررسی مشکلات جمعیتی بنگلادش تأیید کرده، اظهار می‌کنند

تحت شرایط موجود در این کشور تنها نقشی که برای زنان باقی می ماند باروری است و این نقش به علت وابستگی زنان به مردان از نظر اقتصادی جذابیت منطقی دارد. امنیت اقتصادی در دوران کهنسالی و پرستیژ اجتماعی به علت داشتن فرزندان، خصوصاً فرزندان ذکور، توجیه کننده عمل عقلایی زنان در عدم کنترل موالید است.^(۴۳)

از آنجا که موقعیت زن در اجتماع ریشه در روابط اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جوامع دارد، فقط دولت می تواند با بهره گیری از تشکیلات و مؤسسات بی رقیب و وسایل ارتباط جمعی در اختیارش با دخالت در امور زنان تغییری بنیادی ایجاد کند و توده مردم را با بهره گیری از اجتماع ریشه ای محله ای در بستر جدیدی از قاعده روابط بین مردان و زنان قرار دهد. سیمونز معتقد است که افزایش فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان نابرابریهای سنتی بین زنان و مردان را کاهش می دهد و به همین دلیل پیشنهاد می کند که دولت شرایط لازم جهت فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان را فراهم آورد.^(۴۴) تحقیقات سوسر نشان می دهد که درک زنان از رابطه بین سیاستگذارهای دولت، فرصتهای اشتغال و خدمات اجتماعی محرکه مشارکت فعالانه زنان و همکاری آنها با دولت در امر شرکت دادن زنان در اقتصاد کشور است.^(۴۵) عامل محرکه همکاری دولت در کم کردن فاصله زن و مرد منافع دولت در کاهش سلطه بر پایه جنسیت است. کنترل زنان بوسیله مردان و محدود کردن نقش آنها به تولید نسل، دولت را تضعیف می کند، زیرا سیاستی انحصارطلبانه و محروم ساز است که در بلندمدت بر مشروعیت دولت به علت همکاری در ممانعت از مشارکت نیمی از مردم در امور خودشان اثر منفی می گذارد.^(۴۶) شایان توضیح است که این نظریه با دیدگاه غالب در ادبیات علوم سیاسی تا اوایل دهه ۱۹۸۰، که نقشی برای زنان در فرایند تصمیم گیریهای سیاسی متصور نبود، تفاوت دارد. همچنانکه استیم می گوید بیشتر ادبیاتی که در چارچوبی سیاسی به بحث در مورد زن پرداخته است، به بخش جامعه شناسی سیاسی تعلق دارد^(۴۷) و این بدان معنا است که زن به عنوان بخشی از ساختار اجتماعی و نه بخشی از ساختار قدرت متصور شده است؛ به عبارت دیگر، «صرفاً در صحنه بودن به جای مجری بودن (as being rather than doing)».^(۴۸)

آموزش و پرورش

بیسوادی، یکی از مشکلات اصلی کشورهای درحال توسعه، بر روند رشد جمعیت اثر می‌گذارد. نظر غالب آن است که رابطه بین آموزش و پرورش و نرخ مولید معکوس و غیرمستقیم است. (۴۹) آموزش و پرورش مانع از سوءاستفاده از کودکان به عنوان کارگر ارزان است؛ تمایل به داشتن فرزند را کاهش می‌دهد و در حقیقت، همچنانکه کالدول می‌گوید، رابطه سنتی جریان شار ثروت از «فرزندان به والدین» را به «والدین به فرزندان» تغییر می‌دهد. (۵۰) جیل با تحلیل برآوردهای جهانی مولید متوجه شده است که «زوجهای با تحصیلات بیشتر معمولاً آگاهی بیشتری درباره پیشگیری دارند و به همین دلیل معمولاً در مقایسه با زوجهای کم‌سوادتر خانواده‌های کوچکتری دارند.» (۵۱) او استدلال می‌کند که دانش بر تغییر رفتار و ارزشهای زن اثر می‌گذارد؛ و به علاوه، زنان با تحصیلات بیشتر دیرتر از زنان با دانش کمتر ازدواج می‌کنند. (۵۲)

وین برگر با استفاده از آمار ۳۸ کشور درحال توسعه، در بررسی رابطه بین تحصیلات زنان و نرخ مولید به این نتیجه می‌رسد که با چند استثنا، استفاده از وسایل پیشگیری و سن در زمان ازدواج با سطح تحصیل بالاتر افزایش می‌یابد. (۵۳) بر اساس تحقیقات او، بطور متوسط زنان با حداقل ۷ سال تحصیل تقریباً ۴ سال دیرتر از زنان بیسواد ازدواج می‌کنند یا ۲۴ درصد بیشتر از وسایل پیشگیری استفاده می‌کنند. (۵۴)

گفتنی است که تمام بررسی‌ها رابطه معکوس بین تحصیل و رفتار باروری را تأیید نمی‌کنند. جونز در بررسی ۱۹۷۸ خویش با مرور آمار تایلند، اندونزی، مالزی و فیلیپین اظهار می‌کند که نرخ مولید برای زنان با چند سال تحصیل بیش از زنان بیسواد است (۵۵)؛ در همین زمینه ویر نیز می‌گوید که آمار افریقا نشان می‌دهد که «زنان با تحصیلات ابتدایی نرخ مولید بالاتری از زنان بیسواد دارند.» (۵۶) با مرور آمار برآورد مولید جهانی از بنگلادش، بنین، کنیا، فیلیپین و سنگال اسمیت نیز دریافته است که «زنان با چند سال تحصیل دارای نرخ مولیدی بیش از زنان بیسواد هستند.» (۵۷)

گراب با مروری بر ادبیات رابطه بین تحصیلات و مولید به تحلیل این تناقض پرداخته و نتیجه گرفته است که تحصیل به مثابه متغیری مستقل عمل نمی‌کند و باید چارچوب و زمینه اجتماعی را مد نظر قرار داد. او معتقد است که اثر تحصیلات بر باروری کمتر

خطی و مستقیم است، زیرا تحصیل از طریق عوامل ساختاری و فرهنگی بر باروری اثر می‌گذارد.^(۵۸) کاپرین نیز با مرور مطالعات انجام شده در خصوص رابطه بین تحصیلات و باروری به این نتیجه می‌رسد که اثر تحصیل بر باروری از طریق متغیرهای زیست‌شناختی و کرداری تعیین می‌شود.^(۵۹)

به نظر می‌رسد تحصیل زمانی که به افزایش توانایی فردی کمک نکند، نمی‌تواند محرکه خانواده کوچک‌تر نیز باشد؛ چرا که به عنوان نمونه، تحصیلات دوران ابتدایی اطلاعات و دانش زن را در مورد بهداشت و تغذیه بهتر افزایش می‌دهد و به همین دلیل فقط به زنده ماندن تعداد بیشتری از موالید کمک می‌کند، اما چنین سطحی از تحصیلات نمی‌تواند در تأمین اشتغال چندان مؤثر واقع شود و از این طریق محرکه‌ای برای کنترل باروری فراهم نمی‌آورد. تودارو این مطلب را این‌گونه تبیین می‌کند که تحصیل زنان بر باروری آنها نخست از طریق مکانیسم افزایش هزینه فرصت‌های از دست رفته زمان لازم برای فعالیتهای بچه‌داری مؤثر می‌افتد و به همین دلیل اگر فرصت‌های اشتغال مناسب و کافی برای زنان بوجود نیاید، تکیه بر افزایش بودجه آموزشی به عنوان ابزار سیاست‌گذاری برای کاهش باروری کم اثر، اگر نه کاملاً بی اثر، است.^(۶۰) متأسفانه همچنان که گراب گفته است، خبر متأثر کننده آن است که باروری در کشورهای در حال توسعه با نرخ بی‌ش از بودجه آموزشی افزایش می‌یابد.^(۶۱) این بدان معنا است که یا تعداد تحصیل نکرده‌ها افزایش می‌یابد یا کیفیت آموزشی کاهش می‌یابد؛ به عبارت دیگر، هنگامی که بودجه سرانه محصلان کاهش یابد، کیفیت تحصیل در خانواده‌های فقیری که به بودجه عمومی و مدارس دولتی وابسته‌اند تنزل خواهد یافت. در چنین شرایطی فرزندان طبقه پایین جامعه در رقابت برای دستیابی به مشاغل در مقایسه با فرزندان طبقه بالای جامعه، که می‌توانند هزینه تحصیل خود را در مدارس خصوصی بپردازند، در موقعیت ضعیف‌تری قرار می‌گیرند، بنابراین، تحصیل ممکن است این نابرابری بین طبقات را عمیق‌تر کند و بر توانایی فردی اثر منفی بگذارد.

پس می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به چارچوب اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه دو عامل از جهت تأثیرگذاری تحصیلات بر باروری اهمیت دارند. نخست، همچنانکه کالدول عامل اصلی کاهش باروری را تحصیلات توده‌ای

(mass education) می‌داند، سیاست‌گذاران عمومی آموزش و پرورش باید گرایش توده‌ای داشته باشند.^(۶۲) بنابراین، تحصیلات عمومی باید مناطق روستایی را مورد توجه قرار دهند که معمولاً هم نرخ باروری بالاتر دارند و هم بیسوادی بیشتری. دوم، به نظر نمی‌رسد که تحصیلات ابتدایی کافی باشد و، بنابراین، چند سال تحصیل در دوره بعد از ابتدایی نیز لازم است. نتیجه حاصل از یک بررسی توسط سازمان ملل متحد که رابطه بین تحصیل و باروری را با استفاده از اطلاعات ۲۲ کشور در حال توسعه مد نظر قرار داده آن است که سرحدی (threshold) در تأثیر گذاری عامل تحصیلات وجود دارد که چگونگی جهت و میزان تأثیر تحصیل بر رفتار باروری را تعیین می‌کند.^(۶۳) در مورد افریقا ویر مشاهده کرده است قبل از اینکه نرخ باروری شروع به کاهش نماید «دستکم چند کلاس تحصیل پس از دوره ابتدایی لازم است.»^(۶۴) کیلند در بحث برآورد باروری جهانی اظهار می‌کند که در بیشتر موارد سطح بالای تحصیل پدر و مادرها با استفاده بیشتر از شیوه‌های کنترل موالید و کم کردن بارآوری همراه است.^(۶۵)

نتیجه

در فرایند توسعه، رشد سریع جمعیت به عنوان مانعی اصلی مطرح می‌شود و رابطه بین عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و باروری بالا در ادبیات توسعه جا افتاده است. به نظر نمی‌رسد که تا آینده‌ای نزدیک در کشورهای جهان سوم شرایط اقتصادی اجتماعی یا عوامل فرهنگی، داشتن خانواده کوچک را، خصوصاً در مناطق روستایی، تصمیمی منطقی کند. بدین ترتیب، با توجه به رشد سریع جمعیت و لزوم کنترل سریع آن نقش دولت در فرایند کنترل بیش از پیش اهمیت می‌یابد. به دلیل آنکه بسیاری از مشکلات اقتصادی - اجتماعی که به باروری بیشتر می‌انجامد به ناتوانیهای فردی مربوط می‌شوند، کنترل داوطلبانه و مستمر باروری فقط در صورتی امکان پذیر می‌شود که برنامه‌های توسعه اجتماعی محرک توانایی فردی باشد؛ یعنی، زمانی که دولت مبادرت به افزایش ظرفیت شهروندان کند تا آنها بتوانند از نظر اقتصادی مولد، از بعد اجتماعی فعال، و از جهت سیاسی مشارکت کننده‌ای مسئول باشند. تعدیل نرخ موالید در خلال فرایند توانایی فردی صورت پذیر است؛ به عبارت دیگر، چون سیاست‌گذاران دولتی

می‌توانند فراهم آورنده جانشینان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقاضا برای فرزندان بیشتر باشند و از نظر شخصی ارضا کننده‌هایی مطلوب به جای باروری زیاد باشد، می‌توانند از فشار علل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مشوق خانواده‌های بزرگ بکاهند. سیاستهای ریشه‌ای محلی محملی متقاعد کننده برای رسیدن به اهداف برنامه توسعه اجتماعی دولت فراهم می‌آورد و بین منافع دولت و توده پل می‌زند و، بنابراین، ظرفیت دولت را جهت اعمال سیاستهایش بطور فزاینده‌ای افزایش می‌دهد. مشارکت توده‌ای نه تنها نیاز به مردم را برای توسعه اجتماعی مطرح می‌سازد، بلکه مسئولیت آنها را، که در مشارکت سیاسی مستتر است، تفهیم می‌سازد و این امر هم به توانایی فردی و هم به توسعه ملی منجر می‌شود. اشاعه فرهنگ همکاری و فراهم آوردن امکان مشارکت مسئولانه و معنی دار برای عموم مردم از طریق استراتژی بسیج توده‌ای در حمایت از اجرای سیاست‌گذاریهای دولت، که با توجه به ضوابط توانایی فردی اتخاذ و اعمال می‌شوند، موفقیت سیاست کنترل داوطلبانه جمعیت را در شرایط عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی کشورهای جهان سوم به دنبال می‌آورند؛ به عبارت دیگر، فرایند توانایی فردی امکان تعدیل رفتار باروری مادران را در کشورهای جهان سوم، به رغم عدم وجود پیش نیازهای اجتماعی - اقتصادی پیشرفتهای تجربه شده در کشورهای صنعتی، فراهم می‌آورد. توانایی، پروسه‌ای سیاسی است و دولت نقش اولیه را در اجرای آن ایفا می‌کند.

بهبود موقعیت زنان و آموزش عمومی از سیاستهایی هستند که در اکثر شرایط، محرکه پیشرفت انسانی هستند و رابطه متقابل حمایت کننده بین بهبود موقعیت زن، آموزش و پرورش و پیشرفت در ابعاد دیگر زندگی انسانی، و خصوصاً در عقلایی شدن رفتار باروری، تجربه شده است.

یادداشت‌ها

۱. لطف‌الله ضیایی، «چشم‌انداز رشد جمعیت در جهان و ایران و برنامه تنظیم خانواده»، فصلنامه علمی، پژوهشی جمعیت، شماره سوم و چهارم، ناشر: سازمان ثبت احوال کشور، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۲۰.
۲. علی اکبر رحمانی، «رشد جمعیت و اهمیت آمارهای حیاتی»، فصلنامه علمی، پژوهشی جمعیت،

شماره ۵ و ۶، ناشر: سازمان ثبت احوال کشور، پاییز و زمستان ۱۳۷۲، ص ۲.
 ۳. منظور از ثبات جمعیت در سطح جانشینی، جمعیتی با نرخ رشدی است که جهت بقای نسل لازم است، اما به افزایش جمعیت نمی‌انجامد؛ بدیهی است که این نرخ رشد با توجه به نرخ مرگ و میر در کشورهای مختلف متفاوت است.

4. C. Barr, " Femal Empowerment Leads to Fewer Births ", *The Christian Science Monitor*, July 8, 1992.

5.J. Caldwell, *Theory of Fertility Decline* (New York : Academic Press, 1982).

6.B. Ginsberg, *The Captive Public; How Mass Opinion Promotes State Power* (New York : Basic Books, 1982).

7.A. Rouyer, " The State and Fertility Decline in Low Income Countries ", *International Population Conference*, vol.1, New Dehli, 1989, p.p.201-214.

8.K. W. Deutsch, " Social Mobilization and Political Development ", *The American Political Science Review*, vol.IV, no.3, september, 1961, pp.493-541.

9.F. W. Notestein, " Population : The Long View ", in *Food For the World*, edited by T. W. Shultz, (Chicago : University of Chicago Press, 1954).

10.R. Bulatao and R. Lee, *Determinants of Fertility in Developing Countries*, vol.1 and 2 (New York : Academic Press), 1983.

11.M. Todaro, *Economic Development in the Third World*, Fourth Edition (New York : Longman, 1988), p.225.

12. *Ibid.*

13.R. Clinton, W. Flash, and R. K. Godwin, eds., *Political Science in Population Studies* (Lexington, M. A.: Lexington Books, 1972).

14.R. Clinton, ed., *Population and Politics* (Lexington : Lexington Books, 1973).

15.A. Ness and H. Ando, *The Land Is Shirinking : Population in Asia* (Baltimore: The John Hopkins University Press, 1984).

- 16.A. F. K. Organski, J. Kugler, J. T. Johnson, and K. Cohen, *Births, Deaths and Taxes* (Chicago : University Chicago Press, 1984).
- 17.A. Rouyer, " Political Capacity and the Decline of Fertility in India " , *American Political Science Review*, vol.81, no.2, 1987, p.p.453-70, and idem, "The State and Fertility Decline in Low Income Countries " , *International Population Conference*, New Dehli (September, 20-27), International Union for Scientific Study of Population, vol.1, 1989, p.p.210-202.
18. *Ibid.*, p.453.
- 19.D. Attwood, T. Bruneau, and J. Calaty, *Power and Poverty, Development and Development Projects in the Third World* (Boulder, Colo. : Westview Press, 1988).
- 20.Barr, *op, cit.*
- 21.P. Cuming, *The Power Handbook, A Strategic Guide to Organizational and Personal Effectiveness* (New York : Van Nostrand Reinhold Company, 1981), pp.1-2.
- 22.*Ibid.*, p.221.
- 23.K. E. Ferguson, " Male Ordered Politics : Feminism and Political Science " , in T. Ball, ed., *Idioms of Inquiry ; Critique and Renewal in Political Science* (Albany : State University of New York Press, 1987), p.221.
24. *Ibid.*
25. *Ibid*, p.222.
- 26.E. F. Denison, *The Sources of Economic Growth in the United States* (New York : National Bureau of Economic Research, 1962).
- 27.Barr, *op.,cit.*
- 28.J. Berent , *Social Mobility in Britain* (London, New York : Routledge and Paul, 1952).
- 29.T. White, " Postrevolutionary Mobilization in China : The One Child

Policy Reconsidered ", *World Politics*, vol.43, no.1, 1990.

30.P. Bachrach and A. Botwinick, *Power and Empowerment : A Radical Theory of Participatory Democracy* (Philadelphia : Temple University Press, 1990).

31.*Ibid.*, p.100.

32.J. Smelser, *The Sociology of Economic Life* , Foundations of Modern Sociology Series, Englewood Cliffs (New Jersey : Prentice-Hall, Inc., 1963), pp. 99-100.

33.S. Reinharz , " Women as Competent Community Builders : The Other Side of the Coin ", in *Social and Psychological Problems of Women : Prevention and Crisis Intervention*, edited by A. U. Richel, M. Gerrard, and I. Isoce (Washington : Hemisphere, 1984), p.p.19-43.

34. United Nations, Review and Appraisal of the World Population Plan of Action, 1989 Report, Department of International Economic and Social Affairs, *Population Studies*, no.115. (New York : 1989).

United Nations, Report of the International Conference on Population, MexicoCity, 6-14 August, United Nations Publication, (New York: 1984).

35. World Bank, *Population and Economic Development* (Washington : World Bank, 1985).

36. M.K. Whyte, *The Status of Women in Preindustrial Societies* (Princeton : Princeton University Press, 1978), P.25.

37.E. Boserup, *Women's Role in Economic Development* (London : Allen and Unwin, 1970).

I. Palmer, " Rural Women and the Basic Needs Approach to Development ", *International Labor Review*, vol.115, no.1, 1977.

B. Rogers, *The Domestication of Women* (London : Kogan Page, 1980).

38.I. Tinker, and M. Bramsen, *Women and World Development* (Washington:

Overseas Development Council, 1976), p.p.141-46.

39. Palmer, *ibid.*

40.P. Huston, *Third World Women Speak Out* (New York : Praeger, 1979), p.p.115-116.

41. Thinder and Bramsen, *Ibid*, and R. Dixon, " Rural Women : Working Toward Recognition " , in *Contemporary Sociology*, no.12,1983, p.p.495-97.

42.A. Smock, " Bangladesh : A Struggle with Tradition and Poverty " , in *Women : Roles and Status in Eight Countries*, edited by J. Giele and A. Smock (New York : John Wiley, 1977) p.121.

43.M. Cain, S. Khanam, and S. Nahar, " Class, Patriarchy, and Women's Work in Bangladesh " , in *Population and Development Review*, no.5,1979, p.p. 405-438.

44.O. Simmons, *Perspectives on Development and Population Growth in Third World* (New York : Plenum Press, 1988).

45.I. Susser, " Political Activity among Working Class Women in a U.S. City " , *American Ethnologist*, vol.13, no.a, 1986.

46.C. Clapham, *Transformation and Continuity in Revolutionary Ethiopia* (New York : Cambridge University Press, 1988) p.49.

J. Migdal, *Strong Societies and Weak States* (Princeton : Princeton University Press), 1988.

47.J. Stiehm, " Women and Citizenship : Mobilization, Participation, Representation " , in M. Ramdel, ed., *Women, Power, and Political System* (New York : St. Marthin's Press, 1981).

48. *Ibid.*

49. J. Caldwell, " Mass Education as Determinant of the Timing Decline " , *Population and Development Review* , no.6, 1980 ,p.p.225-255 .

50. *Ibid.*

51.H. Gille, " The World Fertility Survey : Policy Implications for Developing Countries ", *International Family Planning Perspectives*, no.1., March 1985, p.10.

52. *Ibid.*

53.M. Weinberger, " The Relationship between Women's Education and Fertility : Selected Finding from the World Fertility Surveys ", *International Family Planning Perspectives*, vol.13, no.2, June 1987, p.35.

54. *Ibid.*

55.G. Jones, " Social Science Research on Population and Development ", in C. Miro ed. *Population Policy : Research Priority in Developing World* (London : Franes Pinter, 1978).

56.H. Ware, " Population and Development in South Africa of Sahara ", in C. Mino, *op. cit.*, p. 55.

57.P. Smith, " The Impact of Age at Marraige and Proportions Marrying on Fertility ", in R. Bulattao and R. Lee, *Determinunts of Fertility in Developing Countries*, vol.2 (New York : Academic Press, 1983), p.10 .

58.H. Grabb, " Literacy, Education, and Fertility, Past and Present : A Critical Review ", *Population and Development Review*, no.5, 1979, pp.105-140.

59.S. Cochraine, Fertility and Education : What Do We Know ?, *World Bank Staff Occagional Paper* (Baltimore : Johns Hopkins University Press, 1979).

60.M. Todaro, *Economic Development in the World*, Fourth Edition, (New York : Longman, 1989), p.351 .

61.Grabb, *op.cit.*

62.Caldwell, *op.,cit.* 1980, p.249 .

63. United Nations, *Relationships Between Fertility and Education : A Comparative of World Fertility Surved Data for Twenty-Tow Developing Countries*

(New York : the United Nations, 1983).

64.Ware, *op.cit.*, 1978, p.55.

65.J. Cleland, " Marital Fertility Decline in Developing Countries : Theories and the Evidence, " in *Reproductive Change in Developing Countries*, ed. by J. Cleland and J. Hobcraft (New York : Oxford University Press, 1985), pp.223-252.